

فرهنگ مردمی در شاهنامه فردوسی

شادمحمد سهاک

۱. پوهنمل (استاد همکار) گروه زبان و ادبیات فارسی دَری، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه حکیم ناصرخسرو

بلخی، بغلان، افغانستان. رایانامه: shadmohammadsahak@gmail.com

چکیده	اطلاعات مقاله (۲۵۰-۲۲۱)
شاهنامه، بی‌هیچ گزافه و گمان، بی‌هیچ چون و چند، نامهٔ ورجاوند و بی‌مانند فرهنگ ایران است؛ دریایی است توفنده و کران ناپدید که خیزابه‌های هزاره‌ها، در آن، دمان و رمان، سترگ و سهمگین، بشکوه چون کوه، بر یکدیگر در می‌غلتنند؛ خیزابه‌هایی که از ژرفاها و از تاریکی‌های تاریخ سر بر می‌آورند و پهنه‌های زمان را درمی‌نوردند تا گذشته‌های ما را به اکنون مان بپیوندند و اکنون مان را به آینده‌ها.	نوع مقاله: مقاله پژوهشی
شاهنامه پلی است شتوار و ستبر و سترگ، برآورده بر مگاک‌های زمان و رشته پیوندی است ناگسستنی که پیشینیان را با پسینیان پیوسته و همبسته می‌دارد. از آن است که این نامهٔ نامور را شیرازه و شالودهٔ تاریخ و فرهنگ ایران می‌توانیم دانست؛ تاریخ و فرهنگی گشن‌بیخ و گران‌سنگ، برین پایه و فزون مایه که بستر و بهانهٔ ناز و نازش هر ایرانی است راستی را، اگر شاهنامه نمی‌بود ما آنچه هستیم نمی‌توانستیم بود و همانند تیره‌ها و تبارهایی دیگر، در سایه‌های دامن گستر تاریخ و گردهای گیتی نورد گسسته نشانی و شکسته نامی گم می‌شدیم و از یادها می‌رفتیم و بر بادها، در این پژوهش که نگارنده روش توصیفی تحلیلی را برای آن گزیده برآنیم تا ویژگی‌های فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی شاهنامه را بررسی کنیم و تلاش کردیم تا حد ممکن از منابع دست اول و معتبر مکتوب قدیمی و جدید همچنان از نظریات مفید بزرگان و متخصصان این رشته به صورت دقیق استفاده کنیم.	تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۴
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴
	واژه‌های کلیدی: شاهنامه جغرافیای شاهنامه تاریخ شاهنامه فرهنگ مردمی فردوسی

۱. مقدمه

شاهنامه یک اثر حماسی است و ما می‌دانیم که در آثار حماسی، زمان و مکان بسیار مشخص نیستند پس جغرافیای شاهنامه هم مخصوصاً تا پایان دوره پهلوانی جغرافیای حماسی و اسطوره‌ای است. در این جغرافیا فاصله‌های زمان و مکان کوتاه می‌شوند.

در آغاز شاهنامه رویدادها و اتفاقات به گونه‌ی اساطیری بیان شده و این اساطیر نه تنها برای تاریخ و فرهنگ گذشته که برای امروز ما درس‌های مهم و اساسی‌اند. به ویژه که ما امروز در کشور خودمان (افغانستان) گرفتار بلایای بسیاریم. یکی از شاهنامه پژوهان در اهمیت این بخش شاهنامه گفته است: شاهنامه در حقیقت گذشته مردم ما را با آینده آن گره زده است. با یورش‌های سهمگین که زبان و فرهنگ بسا از ملت‌ها برباد رفت و جای آن را زبان دیگر و فرهنگ دیگر گرفت. یکی از عوامل پایداری زبان و فرهنگ فارسی دری را می‌توان در این کتاب ارجمند جستجو کرد.

یکی از آدابی که در فرهنگ ایرانی و تمامی کتاب‌های به یادگار مانده به خصوص در شاهنامه به آن تاکید و توصیه بسیار شده آداب زندگی و درست زندگی کردن است. یکی از عوامل موفقیت و پیروزی ایرانیان بولایت شیوه و اصول خاص و مردانه‌ای بود که آنها در کشورداری انجام می‌دادند. ذبیح الله صفا می‌نویسد: «ایرانیان همواره در کشورداری و جنگ‌ها اصول مردی و مردانگی را رعایت می‌کردند، اما تورانیان برای نجات خود به جادو و تزویر و افسون دست می‌زدند و از نامردی و گریز باک ندارند.»

در «شاهنامه» شاهان، شاهزادگان و پهلوانان به مناسبت‌های گوناگون مهمانی برگزار می‌کردند. در این میهمانی‌ها که گاه چند روز، چند هفته یا حتی یک ماه به درازا می‌کشید پیشواز یکی از آیین‌هایی بود که بزرگان و سران کشور برای احترام گذاشتن به مهمانان اجرا می‌کردند. هنگامی که بزرگی از سرزمین دیگر میهمان شاه یا شاهزاده‌ای می‌شد.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

شاهنامه فردوسی بازتاب دهنده فرهنگ گذشتگان است که برای ما توسط اذهان مبارز و علم‌پرور انتقال نموده و انتقال خواهد نمود. شاهنامه ابوالقاسم فردوسی طوسی که متولد شهر توس در ایران است بازتاب دهنده حقایق گذشته بی‌پیرانه و پرده می‌باشد. شاهنامه فردوسی را بخش‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی تشکیل می‌دهد که هر سه بخش فرهنگ مردم و عمدتاً نامگذاری ماهان پارسیان و اعیاد پارسیان جا داده شده است. بر علاوه اعیاد آیین‌های مختلف که از جمله آیین زندگی، آیین موسیقی، آیین کشورداری و بقیه در آنجا شرح داده

است. شاهنامه فردوسی اساساً برتر بوده نسبت به حماسه‌های ایلید، ادیسه و هومر. همچنین شاهنامه چندین جغرافیای مختلف را در برمی‌گیرد که به زبان چینی نیز اشاره شده است. شاهنامه در اصل هویت گذشته و آینده پارسیان در جهان است که هر بیت آن حماسه‌ها و دلاورهای گذشتگان را بیان کرده است. اولین پادشاه ذکر شده در شاهنامه کیومرث است که به مدت ۳۰ سال پادشاهی نمود و بعد جمشید که مسکن پادشاهی خویش را باختاری بلخ امروز دانسته که اعیاد ویژه نوروز، شب یلدا، جشن مهرگان، چهارشنبه سوری، جشن سده، جشن سروش و بقیه ذکر شده است که هر کدام آن با ابیات ویژه خویش به توصیف برده شده است.

شاهنامه نه تنها کتاب اشعار باشد بلکه بدنه بزرگ در زبان فارسی بر علاوه کتاب‌های دیگر نویسندگان و شاعران بزرگ زبان فارسی است که در ارزش، شاهنامه را اساس بنیادگذاری فرهنگ و هویت ملی می‌باشد. شاهنامه بر علاوه اینکه بازتاب دهنده هویت پارسیان هست بلکه دیباچه بزرگی از فرهنگ اوستایی و زردشت بزرگ می‌باشد که همیشه اصولاً به برابری مساوات و همدیگر پذیری دانسته است. شاهنامه فردوسی را محققین دیگر همچون ابوریحان بیرونی من حیث منابع دست اول در کتاب قانون مسعودی، التفهیم، تحقیق ماللهند و بقیه نویسندگان بزرگ استفاده نمودند چون شاهنامه برای توصیف کسی نوشته نشده بلکه برای زنده ماندن فرهنگ فارسی بزرگ استفاده شده است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

ضرورت تحقیق در مورد فرهنگ مردمی در شاهنامه فردوسی اینکه نسل‌های جوان امروزی باید با فرهنگ مردم در آن، آشنا شده و بدانند که شاهنامه چگونه فرهنگ مردمی پارسیان را برای دیگران به بازتاب گرفته و نسل‌های امروزی باید از نظریات فردوسی در امور تحقیقی خویش استفاده به عمل آورند و از آنجایی که بیشترین سرزمین‌هایی که رویدادهای شاهنامه تا پایان دوره پهلوانی در آن اتفاق افتاده امروزه شامل جغرافیای افغانستان و ماورای افغانستان است شناخت و بررسی آن مفید خواهد بود.

۱-۳. پیشینه پژوهش

فرهنگ مردمی در شاهنامه فردوسی که یک تحقیق پژوهشی جدید در این مجله علمی و تخصصی می باشد، نوآورانه بوده ولی در مورد شاهنامه و فرهنگ آن، تحقیقات بی شماری در حوزه گسترده زبان و ادبیات فارسی انجام شده است. از جمله: مهدی سیدی فرخ (۱۳۹۹) در کتابی با عنوان فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه، به این ویژگی‌های مهم پرداخته است. در این اثر اشاره می شود که فردوسی در بازتاب آداب و رسوم ایرانیان متأثر از جامع ایران باستانی است. این اثر، آکنده از نمونه‌های واقعی زندگی مردمان ایران است؛ به همین دلیل می توان آن را سندی با ارزش برای شناخت فرهنگ و تمدن ایران دانست چرا که در آن گزارش‌های موثقی از آداب و رسوم سنن ایرانیان ارائه شده است. دلیل بازتاب این آداب و رسوم را هم می توان در از بین رفتن شکوه و عظمت ساسانیان، سیطره و سلطه حکام غز بر ایران و به تبع آن از بین رفتن فرهنگ ایرانی دانست که روحیه میهن پرستی و تعهد فردوسی باعث شد، وی در برابر این رویدادهای منفی واکنش نشان دهد چرا که با تمام وجود این مشکلات را حس کرد و تلاش او منجر به خلق سندی معتبر و با ارزش به نام شاهنامه شد که اغلب آداب و رسوم ایرانیان را در خود جای داده است.

همچنین خاور قربانی حمیرا زمردی (۱۳۹۶) نیز کتابی با نام جغرافیای جامع شاهنامه فردوسی تالیف کرده‌اند. لیلیان نعمت‌اله پورولی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل جامعه شناختی آداب و رسوم در شاهنامه فردوسی (با تکیه بر آیین حکومت داری) بر اساس نظریه جامعه شناسی ادبیات به بررسی جامعه شناختی آداب و رسوم در شاهنامه فردوسی پرداخته و نتیجه گرفته است که شاهنامه، صرف نظر از برتری‌ها و مزایای شعری و جنبه کلامی و بلاغی، آینه تمام نمای اجتماع ایران باستان و گنجینه‌ای با ارزش از اطلاعات سیاسی، اجتماعی و تاریخی است که فردوسی در آن گذران زندگی، عادت‌ها، باورها و رسم‌های جامعه ایران قبل از اسلام را بدون تصنع نشان می دهد.

محمد رضا معصومی و آیت شوکتی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «آداب و رسوم درباری در شاهنامه فردوسی» برخی از آداب و رسوم درباری آن دوره همچون آیین جلوس و بر تخت نشستن شاهان، رسم بار دادن و باریابی، برگزاری جشن‌ها از جمله جشن باستانی همگانی از جمله نوروز، سده و مهرگان و جشن‌های مخصوص درباری از جمله جشن تاجگذاری، حک شدن نام و تصویر پادشاه روی اشیای قیمتی و آداب و رسوم ویژه نامه

خواندن را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مقاله ما را به آداب و رسوم ایران باستان رهنمون کرده و عظمت ایران باستان را نمایان می‌سازد.

محمدرضا میری (۱۳۹۷) مقاله‌ای با نام «بررسی پیشینه آیین و رسوم ایران در شاهنامه فردوسی» را تدوین نموده و به موضوعات هنری، رسم‌های خانوادگی و آیین‌های اداری و کشوری در ایران باستان را در آن به تصویر کشیده است.

مقاله‌ای با نام «آداب و آیین در شاهنامه فردوسی» اثر سیدمحمود سیدصادقی و سیدعمادالدین موسوی (۱۳۹۱) «آداب ضیافت و مهمان نوازی در شاهنامه فردوسی» از مهناز سیدنظامی و شهین شریفی (۱۳۹۴) و مقاله «آیین‌های مرگ در تمدن ایرانی با تکیه بر شاهنامه فردوسی» اثر علی بازوند و آرش امرایی (۱۴۰۰) از جمله سایر پژوهش‌ها در این زمینه است.

پژوهش پیش رو از آنجا که توامان به بررسی جغرافیا، تاریخ و آداب و رسوم مردمی و حکومتی شاهنامه پرداخته و نیز از دیدگاه یک فارسی زبان در افغانستان و با تکیه بر ادبیات دری تدوین شده و به بررسی تاثیر و حضور آداب و رسوم اساطیری شاهنامه در سایر ملل به غیر از مردم ایران پرداخته نوآورانه است و در شناخت بیشتر فرهنگ و آداب اصیل ایرانی که از دیر باز تا کنون با انسان همراه بوده و بخشی از عقاید مردم به حساب می‌آید، مفید خواهد بود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه فردوسی

۲-۱-۱. جغرافیای شاهنامه

شاهنامه یک اثر حماسی است و ما می‌دانیم که در آثار حماسی، زمان و مکان بسیار مشخص نیستند پس جغرافیای شاهنامه هم مخصوصاً تا پایان دوره پهلوانی جغرافیای حماسی و اسطوره‌ای است. در این جغرافیا فاصله‌های زمان و مکان کوتاه می‌شوند به گونه نمونه مکران در کنار چین جای دارد. افراسیاب در پیشاپیش لشکر کیخسرو از «بهشت گنگ» به دریای «زره» پناه می‌گزیند و مانند اینها که با جغرافیای امروزه تفاوت‌های بسیار دارد به هر صورت در شاهنامه از جاهای بسیاری یاد شده است. جغرافیای شاهنامه شامل هند، چین، روم، روس، اندلس، بربر و عمدتاً ایران و توران را در بر دارد اما در این بحث در نظر است از جاهایی یادکنیم که مربوط به دوره اساطیری و پهلوانی شاهنامه می‌شود. در حقیقت بیشترین سرزمین‌هایی که رویدادهای شاهنامه تا پایان دوره پهلوانی در آن اتفاق افتاده امروزه شامل

جغرافیای افغانستان و ماورای افغانستان است به همین خاطر است که ما می‌گوییم موضوع شاهنامه حوادث و اتفاقات اساطیری کشور ما را بیان می‌کند.

در شاهنامه از ۹۹ نام جغرافیایی، ۴۸ نام آن در محدوده افغانستان کنونی موقعیت دارد. در شاهنامه دو سردار ایران و تورانند که نبرد فیصله کنی را در پیش دارند، آنها مرزهای ایران و توران را مشخص می‌سازند. آذر مهر برزین (آتشکده)، آموی (شهر قدیم آمل)، آوازه (شهرستان نوازه)، ارمان (مین بادغیس و دره تخت)، ارمان (میان بادغیس و دره تخت)، اندراب (شهرستان بغلان)، باختر (بلخ امروز)، بامین (شهرستان بادغیس)، باورد (میان سرخس و توس)، بخارا (ولایت ازبکستان)، بدخشان (ولایت افغانستان)، برسخان (دروازه شرقی بلخ)، بُرک (منطقه میان سمرقند و تاشکند)، برین (شرق ولایت غزنی)، بُست (قلعه مشهور افغانستان)، بلوچ (ولایت میان گیلان و دشت سروچ)، بهار، نوبهار (معبد بودایی بلخ)، پشت (در حدود نیشاپور)، پشن (ولایت میان ایران و توران)، پروان (ولایت افغانستان)، پنجهیز (ولایت ایران)، ترمذ (ولایت بخارا)، تیز (شهرستان سند)، جرمنه (شهرستان غور)، رود جیحون، ختلان (ولایت تاجیکستان)، خراسان، داور (شهرستان غور)، دژسپید (مرز ایران و توران)، دز گنبدان (شهرستان کوهسار)، دَنَبَر (شهرستان جلال آباد)، رودابد (شهر نارسیده به توران)، رویین دژ (شهرستان قدیم تخار)، رویینه (در فاصله شمیران و زاوه)، زم (در سد میلی خاور آمل)، زبید (شمال و شمال غربی نیشاپور)، زابلستان (زابل کنونی)، زاوه کوه، سپدکوه (مرز ایران و توران)، سپندکوه (کوه جوار زابل)، سرخس، سمرقند، سمنگان، رود سند، ساوخش گرد (شهری که سیاووش در توران ساخت)، سوریان (در حدود غور)، سیستان (نیمروز)، شگنان (شغنان)، شمیران (شمال هرات)، شهد روز (هریرود)، طالقان، توس (شمال مشهد)، غزنین، غور، فاریاب، قندهار، کاس رود (جوار مرو)، کاولستان (کابل)، کاه (قلعه در فراه)، کرخ (در هرات)، کشان (شمال آمو دریا)، گرزبان (گرزایون فاریاب)، گورابد (پایتخت زابلستان)، لاژرودین (قلعه در قندهار)، لادن، مازاندران، ماورالأنهر (کورستان)، مای، مرغ (شمال اسلام‌آباد)، مکران (بلوچستان کنونی)، میم (حدود در هرات و غور)، نخچیرگاه افراسیاب، نخشب، نیشاپور، هری، هماون، رود هیرمند و یغمیچ آمده است. (۷: ۱۴۳-۱۶۳)

۲-۱-۲. تاریخ شاهنامه

در آغاز شاهنامه رویدادها و اتفاقات به گونه اساطیری بیان شده است و این اساطیر نه تنها برای تاریخ و فرهنگ گذشته که برای امروز ما درس‌های مهم و اساسی‌اند به ویژه که ما امروز در کشور خودمان گرفتار بلایای بسیاریم. یکی از شاهنامه پژوهان در اهمیت این بخش

شاهنامه گفته اهمیت اصلی آن در پاسخ این پرسش است که چرا مردمان، آن جهان بهشتین را که در آن سرما و گرما و گرسنگی و فقر و قحطی و بیماری و جنگ و پیری و مرگ نبود، از دست دادند؟ پاسخ این سوال در کبر و غرور و خودپرستی رهبران جامعه است که خیر و نیکی و فره ایزدی از آنها فرار می‌کند و جامعه دچار بدبختی می‌شود. از سوی دیگر واکنش مردم با این رهبران گمراه شده از سر خرد نیست، بلکه رفتار شتابزده و شورش طلب است؛ یعنی این مردم چوب گمراهی خود را خورده‌اند. در همین اساطیر، این وضعیت به‌عنوان یک مشیت الهی که باید آن را پذیرفت و با آن کنار آمد، تبلیغ نمی‌شود، بلکه مردمی که خود سبب این پیشامدها شده‌اند، باید خود کمر همت ببندند و همه این بدی‌ها را بزدایند. این همان مبارزه میان نیک و بد است که در میتولوژی (اساطیر) ملت‌ها وجود دارد که عمدتاً در آغاز شاهنامه آمده و در سراسر کتاب فردوسی تبلیغ می‌شود:

بی‌ا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
 نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
 (۱۴۶:۱۲)

این اسطوره‌ها گویای حقایقی هستند که پدران ما آن را سینه به سینه نقل کرده‌اند تا به فردوسی رسیده است. فردوسی نیز به حقیقت آن اعتقاد دارد. او می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه بدان به یکسان روشن زمانه بدان
 از او هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد
 (۱۳۱:۱۲)

سپس درباره توجیه دیو می‌گوید:

تو مرد دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد زیزدان سپاس
 هر آنکو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر، مشمرش آدمی
 (۱۶۲:۱۲)

سپس می‌آورد که:

چه گویی توای خواجه سالخورد چشمیده زگیتی بسی گرم و سرد؟
 که دانده که چندین نشیب و فراز به پیش آرد این روزگار دراز؟
 تک روزگار از درازی که هست همی بگذراند سخن‌ها ز دست
 (۲۸۴:۱۲)

یعنی که روزگار دراز و پر از شگفتی، حقایق اولیه را از دایره فهم، بیرون کرده و ما حق نداریم که آن را دروغ بدانیم؛ آنانی که در حکومت دیرپای و جاویدانه‌اند که به عدل و داد گراییده باشند.

فریـدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو دادودهش کن فریدون تویی
(۶۴:۱۲)

حکومت ضحاک با وجود دیرپایی، سرانجام یک دوران مکمل را سپری نمی‌تواند و جای آن را فریدون دادگر می‌گیرد که نامش همیشه و جاودان باقی است.

در دوره پهلوانی که در حقیقت دوره کیانیان شرح شده، برای مردم ما از ویژگی خاص برخوردار است؛ زیرا این کیانیانند که به گونه حکومت‌های کوچک در دره‌ها و کوهپایه‌های مشرق حکومت دارند. «در همین دوره است که زردشت ظهور می‌کند و یکی از این حکومت‌های کیانی که ظاهراً مهم‌ترین و کارآمدترین این حکومت‌های محلی است، دین او را می‌پذیرد و بلخ مرکز مهم اداری و مذهبی قرار می‌گیرد. دین زردشتی به اطراف و اکناف کشور می‌رسد. در همین دوران است که رستم از پدر زابل‌ی و مادر کابلی زاده می‌شود و با همت بلند و بازوی زورمند اوست که آسایش و زندگی آبرومندانه برای مردم کشورش مساعد می‌شود. دوره تاریخی که از مرگ رستم آغاز می‌شود با یورش اسکندر به سرزمین‌های ما و سپس شرح کوتاهی از دوره اشکانیان و گفتار مطولی درباره پادشاهی و کارنامه‌های شاهان ساسانی تا آخرین آنها (یزدگرد) است که توسط اعراب شکست یافته و در مرو به دست آسیابانی کشته می‌شود. ساسانیان در غرب ایران حکومت کردند و مرکزشان مداین در کنار رود دجله بود. (۷: ۹۴-۹۶)

۲-۱-۳. فرهنگ شاهنامه

شاهنامه در حقیقت گذشته مردم ما را با آینده آن گره زده است. بسا زبان و فرهنگ ملت‌ها که با یورش‌های سهمگین بر باد رفت و جای آن را زبان دیگر و فرهنگ دیگر گرفت. یکی از عوامل پایداری زبان و فرهنگ فارسی دری را می‌توان در این کتاب ارجمند جستجو کرد دست به برزدن (دست به بر سینه به نشان آمادگی)، فشردن پهلوانی دست پهلوان دیگر را (نشانه نیرومندی و زهر چشم گرفتن)، دست نمون (بلند کردن دست یا انگشت به نشانه اعتراض)، دست نمودن (اظهار قدرت و برتری کردن)، دست نمودن (نشان دادن کرسی برای

جلوس)، دست بر دست زدن (نشانه تأسف)، دست به دست گرفتن همدیگر (نشانه پیمان و اتحاد)، آلودن لب به خاک (نشانه مقام پشیمانی و عذرخواهی)، نشان دست‌آلوده به زعفران بر پشت نامه (نهادن مزده تولد سیاووش بر پدرش)، گوشواره از نشانه‌های شاهی (گوشواره سیاووش)، ساختن مجسمه (مجسمه‌ای از کودکی رستم ساخت و برای نیام و سام فرستاد)، اسپ خواستن (نشانه بلندی مقام و رسمی بودن)، آداب جلوس در مجلس بزرگان (شاهان در صدر مجلس می‌نشستند و به طرف راست و چپ مجلس دارندگان مقام برتر می‌نشستند) دست بوسیدن خانم، تک نوازی (تنبور یا جام نواختن)، عزاداری (در مرگ عزیزان جامه سیاه کبود یا فیروزی برتن می‌کردند)، چوگان (بازی که هشت نفره انجام می‌شود)، نخچیر (شکارنمودن)، احترام به همه ادیان، عدل و داد، دلیری و تجربه و بقیه... تشکیل می‌دهند. (۷: ۱۰۰-۹۶)

۲-۱-۳-۱. فرهنگ مردمی در شاهنامه

آیین زندگی

یکی از آدابی که در فرهنگ ایرانی و تمامی کتاب‌های به یادگار مانده به خصوص شاهنامه درباره آن تاکید و توصیه بسیار شده آداب زندگی و درست زندگی کردن است برای فردایی که در انتظار هر انسانی قرار دارد.

پس زنده‌گی یاد کن روز مرگ چنانیم با مرگ چون باد و برگ
(۱۲: ۵۴)

به موبد چنین گفت هرگز که مرد دلیر است و شادان به دشت نبرد
از آن پس چه گویی چه شاید بدن همه دو ولایت‌ها بیاید زدن
بدو گفت مـوید که جاوید زی که خود جاودان زنده‌گی را سزی
(۱۲: ۴۳۶)

چو خواهی که یابی ز هر بدرها سر اندر نیاری به دام بلا
نگه کن بدین گنبد تیزگرد که درمان ازویست و زویست درد
(۱۲: ۱۷)

یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت پیش آیدش
(۱۲: ۱۵۳)

یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فرو پژمرد
مدار ایچ تیمار با او بهمم بگیتی مکن جان و دل زو درم
(۱۲: ۱۵۲)

چو خواهی که آزاد باشی ز رنج بی آزر و رنج آکنده گنج
 بی آزاری زبردستان گزین بیابی ز هر کس به داد آفرین
 (۱۲: ۱۷۹)

هر آنکس که پوزش کند بر گناه تو بپذیر و کین گذشته مخواه
 (۱۲: ۱۹۰)

آیین موسیقی

همان طور که هر چیزی مثل غذا خوردن، شکار رفتن، پیشباز و... آداب و رسوم خاص خود را داشت، نواختن موسیقی نیز آداب و اصول خاص خود را داشت که نمونه آن در اشعار زیر آورده شده:

بدو گفت هرکس که شاه جهان گزیدست رامشگری در جهان
 ز کشور بشد تا به درگاه شاه می کرد رامشگران را نگاه
 (۱۲: ۲۲۶)

بر آن سرو شد بر ربط اندر کنار زمانی همی بود تا شهریار
 ز ایوان بیامد بدان جشنگاه بیار است پیروزگر جای شاه
 (۱۲: ۲۲۷)

ز ایوان بیامد بدان جشنگاه بیار است پیروزگر جای شاه
 (همان)

زننده بر آن سرو برداشت رود همان ساخته پهلوانی سرود
 سرودی به آواز خوش برکشید که اکنون تو خوانیش داد آفرید
 زننده دگرگون بیاراست رود بر آورد ناگاه دیگر سرود
 که پیکار گردش هم خواندند چنین نام ز آواز او راندند
 سرآمد دگر باره بانگ سرود همان ساخته کرده آواز رود
 همی سبز در سبز خوانی کنون برین گونه سازند مکر و فسون
 ببد بارید شاه رامشگران یکی نامدار شد از مهتران
 (۱۲: ۲۲۹)

آیین کشور داری

یکی از عوامل موفقیت و پیروزی ایرانیان بولایت شیوه و اصول خاص و مردانه‌ای بود که آنها در کشورداری انجام می‌دادند. ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «ایرانیان همواره در کشورداری و جنگ‌ها اصول مردی و مردانگی را رعایت می‌کردند، اما تورانیان برای نجات خود به جادو و تزویر و افسون دست می‌زدند و از نامردی و گریز باک ندارند.» (۱۰: ۲۴۳)

کنون خردمندی اردشیر
 بکوشید و آیین نیکو نهاد
 هنرمند را خلعت آراستی
 بدیوانش کار آگهان داشتی
 بلاغت نگهداشتندی و خط
 شتابنده بد شهـریار اردشیر
 چو رفتی سوی کشور کاردار
 نباید که مردم فروشی به گنج
 درم بخش هرماه درویش را
 اگر کشور آباد داری به داد
 جوانان دانا و دانش پذیر
 چو لشکرش رفتی بجایی به جنگ
 سپه را بدادی سراسر درم
 سخن بشنو و یک به یک یادگیر
 بگسترد بر هر سوی مهر و داد
 ز گنج آنچه پرمایه تر خواستی
 به بی دانشی کار نگذاشتی
 کسی کاو بدی چیره بر یک نقط
 کسی کاو بدی چیره بر یک نقط
 بدو شاه گفـتی درم خوار دار
 که بر کس نماند سرای سپنج
 بده چیز مرد بداندیش را
 بمانی تو آباد وز داد شاد
 سزد گر نشینند بر جای پیر
 خرد پار کردی و رأی درنگ
 یلان تا نباشند یک تن دوم
 (۱۲:۱۷)

آیین سوگواری

روشن‌ترین مدرکی که از آیین سوگواری برجا مانده، سوگواری بر مرگ سیاوش است که ریشه در افسانه و ادامه در واقعیت دارد. ساختن شبیه و تابوت تمثیلی و آیین حمل آنها در دسته‌های عزاداری در فرهنگ ایران پیشینه بسیار طولانی دارد. بنابر روایت‌های تاریخی، مردم ماورالنهر (قرارود) تا نخستین سده‌های اسلامی هر ساله در مراسم یادمان سیاوش، قهرمان اسطوره‌ای ایران که خونسش به ناحق بر زمین ریخت شبیه او را می‌ساختند و در عماری یا محملی می‌گذاشتند و بر سر زنان و سینه کوبان در شهر می‌گرداندند. تهمینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب بیش از یک سال زندگی نمی‌کند. (۱۶:۱)

به روزوشب مویه کرد و گریست
 سرانجام هم در غم اویمرد
 پس مرگ سهراب سالی بزیست
 روانش بشد سوی سهراب گرد
 (۲۳۳:۱۲)

جریره نیز پا از مرگ پسرش فرود بر سر نعش او خود را خنجر می‌زند و می‌کشد.
 بیامد به بالین فرخ فرود
 برجان او یکی دشمنه بود
 (۸۹:۱۲)

رودابه چندی پس از مرگ رستم دیوانه می‌شود و سپس حالت ترک و تسلیم در پیش می‌گیرد. همین‌گونه است کم و بیش وضع کتایون پس از مرگ اسفندیار. شیرین نیز پس از

مرگ خسرو زندگی را از خود می‌گیرد. فرنگیس دختر افراسیاب یکی از رنج کشیده‌ترین زنان ادبیات است. شوهر وی که در میان همه مردان زمان خود بی‌نظیر است به دست پدرش کشته می‌شود. (۸: ۱۲۵-۱۲۶)

سوغ به معنی ماتم و غم و مصیبت است. بارتلب در فرهنگ اوستایی vika را... ختنی به معنی نیلیدن، سوگواری کردن، شیون کردن می‌داند. همچنین واژه اوستایی Mask به معنی زاری و گریه است و در پهلوی (مویک) است گرچه در شاهنامه ریشه‌ای زهرآلود در رشک و حسد دارد. ریشه سوگ حساء و سرانجام سوکی در نامه پهلوانان، انتقام است. رشک اهریمن بر سیامک فرزند دلبنده، کیومرث بر نور، سالم بر ایرج، گشتاسب بر شاهزاده جوانش اسفندیار، گرسیوز بر وقار. رستم و رشک پنهانی به سهراب فرزند ناشناخته‌اش.

نبرد نیک و بد در نامه پهلوانان حضور یک سروش و دیدن و آب نشان پشم‌گیری دارد. قبل از رخ دادن هر حادثه‌ای پادشاهان به خواب می‌دیدند و با پوری سر درش بر آنان ظاهر می‌شد و به آنها وحی می‌شد. سوگ در شاهنامه همه نبرد اهریمن بر پا کراست.

نکته‌ای که در شاهنامه فردوسی بسیار مهم جلوه می‌کند فرایند برگزاری مراسم سوگواری است. سوگواری توسط مردم و بازماندگان متوفی با توجه به کاراکتر و ارزش متوفی در دو ولایت‌های شاهنامه متفاوت است هنگامی که یکی از شاهزادگان و پهلوانان حماسه در جنگ با دشمن قهرمانانه به شهادت می‌رسد آیین سوگ مفصلی درباره او برگزار می‌شود، مانند: اسفندیار، ایرج، سیاوش، فرود... اما در خصوص برخی از کاراکترها مانند منوچهر به گزارشی بسیار اندک بسنده کرده است. به همین منظور در این جستار تلاش بر آن است که به طور جداگانه به شرح سوگ پرداخته شود. (۶: ۶۰۳)

خیمه‌های سوگوار

آیین کهن دیگری که تا چند دهه پیش در خوزستان و لرستان رایج بود، این است که به هنگام آگاهی از مرگ یکی از کسان خانواده یا خویشان خود و یا مرگ یکی از بزرگان طایفه، سیاه چادرهای برپا شده خود را با کشیدن ستون از زیر آنها بر زمین می‌انداختند و با این کار نمادین نشان می‌دادند که با مرگ آن شخص خانه آنان نیز ویران گشته و طایفه‌اش بیچاره شده‌اند. این آیین نمادین در فرهنگ ایرانی پیشینه دارد. (۵: ۴۳)

پرس (پرسه)

یکی دیگر از این مراسم سوگ و پرس Does نامیده می‌شود. این واژه، همان است که زرتشتیان ایران و حتی مسلمانان ولایت کرمان امروزه آن را «پرسه می‌گویند و بن مضارع

است از پرسیدن، پرس و جو کردن (از حال سرگزار) دلجویی کردن. برآستی که هنوز هم می‌توان شکوه سوگ نیاکان را در این پهنه مقدس مشاهده کرد: آنگاه که در دره‌های زاگرس، مادری کهن سال به آیین دیرینه سال پدران‌ش، در سوگ فرزند، گریه و مویه می‌آغازد و پژواک مویه‌اش چنان می‌نماید که گویی «زاگرس» نیز با او در سوگ می‌گرید. (۱۸۷: ۱۴)

رسم کل زدن

در بین لرهای لرستان رسم است زنی که قبل از ازدواج به دیار باقی می‌شتابد، زنان هنگام تشیع جنازه وی با زبان و حنجره، صدایی را از گلو خارج می‌کنند که معمولاً هنگام شادی بویژه در مراسم عروسی سر می‌دهند. در فارسی به آن «کل» کولولو kelu-lul lul می‌گویند.

رسم کا گریه

گاگریو «کاگریو» از دو بخش کا به معنی گاهی و گریو به معنی گریه کردن ساخته شده و سرهم به معنای گاهی گریه کردن است. اگر گا را به معنی گوی و گفتن و گربر را به معنی گریستن بدانیم، سرهم به معنی گفتن و گریستن است. یعنی مراسمی که در آن می‌گویند و می‌گیرند. گاگریوها شعر هستند و در دسته اشعار بختیاری جای می‌گیرند. این اشعار عمدتاً در مراسم عزاداری بختیاری‌ها و بیشتر توسط زنان خوانده می‌شود اما امروزه با گسترش و دگرگونی وضعیت اجتماعی و ساخت مساجد و امکانات صوتی، مردان نیز گاهی به خواندن گاگریو روی می‌آورند. گاگریوها معمولاً با توجه به خصوصیات فرد در گذشته و توسط زنان به شکل فی‌البداهه خوانده می‌شوند و معمولاً با تغییر نام و کلمات، شعر را بگونه‌ای متناسب با وضعیت درگذشته می‌خوانند. مضمون این ابیات شرح خوبی، مهر، میهمان نوازی، سوارکاری، تیر اندازی، شجاعت و رشادت شخص درگذشته است. همچنین زنان در گذشته نیز به صفات پاک‌دامنی، مهمان نوازی، تلاش در خانه و مضامینی از این دست ستوده می‌شدند. (۱۷۷-۱۸۸: ۱۴)

سوگواری رستم برای سهراب

همی ریخت ختون و همی کند موی سـرش زخـاک و پـراز آبروی
 چو دیدند ایـرانیان روی او همه بر نهـادند بر خـاک روی
 چو زان گونه دیدند بر خـاک سر دویده بر او جامه و خـسته بر
 (۱۰۵: ۱۲)

سوگواری برای رستم

همی رخست زال بر یال خاک
همی کرد روی و بر خویش جاک
پس آنکه بسی مویه آغاز کرد
چو بر پور پهلوی همی ساز کرد
گریزان همه شهر گریان شده
ز سوگ جهانگیر بریان شده

سوگواری رودابه برای سهراب

جورو دابه تابوت سهراب دید
دو چشمش روان جوی خوناب دید
(۱۲: ۱۰۷)

پیاده شد از اسب رستم جو یاد
بجای کله خاک بر سر نهاد
(۱۲: ۱۳۴)

آیین پذیرایی مهمان

در شاهنامه شاهان، شاهزادگان و پهلوانان به مناسبت‌های گوناگون مهمانی برگزار می‌کردند. در این میهمانی‌ها که گاه چند روز، چند هفته یا حتی یک ماه به درازا می‌کشید، میزبان به پاس و بزرگداشت میهمان خوانی رنگین می‌گسترد و همهٔ درباریان را به آن فرا می‌خواند، پس از خوان خورش، در جای دیگری از کاخ، بزم می‌گساری بر پا می‌شد و همزمان همگان با گوش سپردن به نوای خنیاگران به شادی و خوش‌گذران می‌پرداختند. گاهی میزبان با مهمانان به انجام بازی‌هایی چون چوگان مشغول می‌شدند و گاهی نیز به میهمانان خود و دیگر درباریان ارمغان‌های بسیار می‌بخشیدند. به‌طور کلی آیین بزرگداشت و پذیرایی از مهمان در دربار پادشاهان ایرانی با خرده‌بینی و شکوه بسیار برگزار می‌شد و مراحل و آدابی را در بر داشت که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم. (۱۵: ۱۰)

به پیشواز مهمان رفتن

پیشواز یکی از آیین‌هایی بود که بزرگان و سران کشور برای احترام گذاشتن به مهمانان اجرا می‌کردند. هنگامی که بزرگی از سرزمین دیگر میهمان شاه یا شاهزاده‌ایی می‌شد حتی اگر میان آنان دشمنی برقرار بود، فرستادهٔ آن شخص را به گرمی پذیره می‌شدند، با دیبا برای او خانه می‌راستند و آشپزان و خدمتکاران را به خدمت او می‌گماشتند. هنگامی که گرسیوز نمایندهٔ افراسیاب با نامه و ارمغان به پیشگاه سیاوش می‌آید، اینگونه او را پذیره می‌شوند و رستم به سیاوش می‌گوید:

تهمتن بدو گفت یک هفته شاه
بیاشم تا پاس‌سخ آریم یاد
بدین خواهش اندیشه باید بسی
همان نیز پرسیدن از هر کسی

یکی خانه او را بیاراستند به دیبا و خوالیگران خواستند
 نهادند در کساخ زرین دو تخت نشستند شادان دل و نیکبخت
 (۱۲: ۴۰۰)

گستردن خوان

زمانی که بزرگی مهمان پادشاه می‌شد، پادشاه به پاس و بزرگداشت او خوانی گران بها از جنس زر می‌گسترد، بزرگان را فرا می‌خواند و به خوردن مشغول می‌شدند. منوچهر به پاس در رسیدن مهمان خود، زال، چنین خوان می‌گسترد:

بپردند خوالیگران خوان زر شهنشاه نشست با زال زر
 بفرمود تا نامداران همه نشستند بر خوان شاه رمه
 جواز خوان پرداختند به تخت دگر جای می‌باختند
 (۱۲: ۱۲۷)

در مهمانی‌های پیوند (مراسم ازدواج) همگان اجازه داشتند، به بزم بنشینند و از خوان و خوراک بهرمنند شوند؛ نیز می‌توانستند از آن خوان خوراک به اندازه‌ای با خود ببرند که تا یک هفته در خانه خود بتوانند از آن بخورند. افراسیاب هنگام جشن پیوند دخترش سیاوش بدین‌سان جشن و مهمانی برپا کرد و هر آنکس که رفتی ز نزدیک و دور بخوردی و هر چند برتافتی.

وزان پس بیارانت میدان سور هر آنکس که رفتی ز نزدیک در
 می و خوان و خوالیگران یافتی بخوردی و هر چند برتافتی
 ببردی و رفتی سور خان خویش بدی شاه یک هفته مهمان خویش
 (۱۲: ۵۳۴)

رودابه پیش از آنکه میزبان زال پهلوان شود، سرای خود را با دیبای چینی، طبق‌های زرین عقیق و زبرجد، جام‌های زرین و پیروزه نشان، گل و یاسمن و ارغوان می‌آراید، می و مشک و عنبر می‌آمیزد، گلاب در جام‌های زرین می‌ریزد و اینچنین آماده پذیرایی از میهمان می‌شود:

یکی خانه بودش چو خرم بهار ز چهر بزرگان بسرو برنگار
 به دیبای چینی بیاراستند طبق‌های زرین بپیراستند
 عقیق و زبرجد همی ریختند می و مشک و عنبر برآمیختند
 بنفشه گل و نرگس و ارغوان سمن شاخ و سنبل به دیگر کران
 همه زر و پیروزه بد جامشان به روشن گلاب اندر آرامشان

از آن خانه دخت خورشید روی برآمد همی تا به خورشید بوی
(۱۲: ۲۱۰)

چیدن خوان

پس از شست و شوی دست، میزی پاکیزه در برابر مهمان می‌نهادند، پیشخدمتی نان بر میزها می‌چید و یکی از مردان چونان خدمتکار، پاره‌های گوشت را بر میزها قرار می‌داد، جام زرین خالی را نیز در پیش آنها می‌نهادند. «میزی زدوده و رخشان را در برابرشان می‌نهاد. کارگزاری شایسته برایشان نان آورد و پاره‌ای از خوراکی‌هایی را که اندوخته بود و در کناری نهاده، به فراخی و فراوانی، فرا پیششان می‌گذاشت. میرآخور پاره‌هایی را از گوشت‌های گوناگون فروبرید و نهاده در قلبها به سویشان می‌بازید و جام‌هایی زرین را در برابرشان می‌نهاد، می‌گسار چندین بار می‌آمد و در جام‌ها بلده می‌ریخت.» (همان: ۱۲) گاهی کار چیدن خوان و آوردن باده و می‌گساردن به مهمانان، بر عهده مردان بوده است. «چاکران آوازه‌گر آب بر دستان فرو ریختند؛ مردانی جوان تمامی جام‌ها را به تاجی از باده آراستند و جام‌های سرشار را به همگنان، یک به یک دادند.» (همان: ۵۰) هنگامی که خوان خوراک برای میهمان آماده می‌شد، پیش از آنکه آنان دست به خوان ببرند، میزبان (پادشاه) بخشی از خوراک خود را به میهمانان خود پیشکش می‌کرد. هنگامی که تلماک و پور نستور میهمان منلاس شاه شده بودند منلاس آنها را به خوردن و آشامیدن فرا خواند. «او این سخنان را گفت و پشت مازهای چرب را برگرفت و بدان پیشکش داشت؛ این گوشت برشته را چونان بخش و بهره شاهانه فرا پیش وی نهادند بودند.» (۲: ۶۰)

می‌گساری

می‌گساری در دربار شاهان به مناسبت‌های مختلف از رسوم معمول بوده است. این بزم‌ها به بهانه‌های متعددی چون گشودن گره از اندوه دل، در پذیرایی و استقبال از بزرگان بویژه پادشاهان، در بازگشت پیروزمندان از جنگ و نبرد، در آراستن سپاه در مجالس جشن و زناشویی، در اتفاق آشنایی بین افراد و شخصیت‌های والامقام و... بر پا می‌گشت و در کنار بزم می‌گساری نیز رامشگران به رامش می‌پرداختند. به نظر می‌آید که باده‌نوشی آداب و شرایط خاص و مراتب ویژه‌ای داشته است. در دو ولایت سیاهش نیز بساط ساغر به مناسبت‌های خاص گسترده می‌شود و نخستین شراب در این دو ولایت آن گاهی است که تهمتن به همراه سیاهش از زابلستان برگشته و بر کاخ کاووس وارد می‌شوند. بزرگان ایران همه با پیشکش برای عرض شادباش به حضور کاووس رفته و با دیدن سیاهش انگشت تحیر

به دندان می‌گیرند. به دستور پادشاه کاخ و باغ و میادین و همه جای شهر به یمن قدم فرزند جلیلیش و به فرخندگی قدوم یل بزم نشاط می‌نهاده و رامشگران به شور نوا پرداختند و این سور و بساط هفت روز دوام یافت. (۹۸:۳)

به هر جای، جشنی بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند
یکی سور فرمود کاندز جهان کسی پیش از او آن نکرد از مهان
به یک هفته زان گونه بودند شاد به هفتم در گنج‌ها بر گشاد
(۱۷۲:۱۲)

و آنگاه که سودابه، روی ماهتاب و قامت دلربای سیاوش را می‌بیند دلش بی‌قرار می‌شود و به هر طریقی که شده با حيله پای سیاوش را به حرمسرای شاه می‌گشاید اما سیاوش بینا دل و آگاه می‌گوید:

مرا موبدان ساز با بخردان بزرگان و کار آزموده ردان
دگر نیزه و گرز و تیر و کمان که چون پیچم اندر صف بدگمان
دگر تخت شاهان و آیین بار دگر بزم و رود و می و میگسار
چه آموزم اندر شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه
(۶۶:۱۲)

سیاوش به اصرار سودابه و فرمان کاووس پا بر شبستان نهاده و در میان سرای سودابه را می‌بیند که تاج زرین به سر نهاده و به انتظار آمدنش بر تخت زمردین نشسته است اما سیاوش که در مکتب رستم آیین‌های پهلوانی آموخته دل به گناه نیالوده و از این تمنای وسوسه انگیز سودابه امتناع می‌ورزد و سودابه کوس رسوایی او را بر بام می‌نوازد و با پیش آمدن این ماجرا کاووس غمی دردناک در دل خود احساس می‌کند و عاقبت پس از رأی زدن با مؤبدان صلاح کار در آن می‌بیند که با «آتش» آن دو را بیازماید. پس از گذر از آتش، کاووس به خاطر موفقیت در این آزمون دشوار به می‌گساران و رامشگران و مطربان دستور بساط عیش و باده نوشی و رامشگری می‌دهد.

به ایوان خرامید و بنشست شاد کلاه کیانی به سر بر نهاد
می‌آورد و رامشگران را بخواند همه کام‌ها با سیاوش براند
سه روز اندر آن سور درمی‌کشید نبد بر در گنج بند و کلید
همی بود یک چند با رود و می به نزدیک دستان فرخنده پی
گاهی با تهمتن بُدی می‌بدست گهی با زواره گزیدی نشست
(۴۸۰:۴)

بساط باده نوشی با آیین‌های کهن در شاهنامه در اغلب دو ولایت‌ها گسترده است و این بساط چنان نیست که بر روند و جریان امور خلل آرد؛ گویی باده نوشی رسم و آیین باشکوهی است که همگان ملزم به حفظ این سنت معمول هستند.

نخچیر

از ابتدای خلقت انسان شکار حیوانات امری بوده که همیشه مورد توجه قرار داشته است. در گذشته هدف از شکار حیوانات بیش از هر چیزی به منظور تأمین غذا و تهیه لباس صورت می‌گرفته؛ اما پس از آن رفته رفته شکار به یک تفریح در بین پادشاهان تبدیل شد. یکی از بزرگ‌ترین شاعرانی که می‌توان از کتاب او برای بررسی اهمیت شکار حیوانات در بین ایرانیان بهره برد حکیم طوس بوده است. فردوسی در شاهنامه خود بارها به شکار حیواناتی از جمله گور اشاره داشته است. علاقه به شکار در فردوسی باعث شد که یکی از فرهیخته‌ترین و بهترین کتاب‌های دنیا را در این زمینه نگارندگی کند.

گریزی به شکار در شاهنامه فردوسی به هشتم بیامد به دشت شکار
خود و روزبه با سواری هزار همه دشت یکسر پر از گور دید
(۳۰۰:۱۲)

نخستین اشاره فردوسی به شکار در مورد پادشاهی کیومرث است. به گفته شاهنامه کیومرث نخستین پادشاه بر روی زمین خاکی بود و او بود که شکار را به آدمیان یاد داد و او بود که لباسی از پوست ببر برای خود تهیه نمود. همچنین در شاهنامه اشاره شده که کیومرث از جانورانی چون شیر و ببر برای جنگ با دشمنان خود بهره می‌برده که شاید عجیب به نظر بیاید.

رستم یلی بود در سیستان که من گفتمش رستم دو ولایت
(۶۷:۱۲)

همچنین در بررسی شاهنامه نمی‌توان از نام رستم عبور کرد. رستم یگانه پهلوان شاهنامه، کسی است که حتی برای فراموش کردن غم و اندوه خود نیز به شکار می‌پرداخته است. هرگاه در شاهنامه نامی از رستم به میان می‌آید از نخجیرگاه و شکار گور نیز سخنی گفته می‌شود. فردوسی در شاهنامه آورده است که رستم خود به تنهایی گوری را شکار می‌کرده و می‌خورده همچنین در دو ولایت رستم و اسفندیار زمانی که بهمن فرزند اسفندیار به دیدار رستم می‌شتابد او در نخجیرگاه در حال کباب کردن گوری است که شکار کرده است. علاوه

بر این در دو ولایت هفت‌خان رستم، او که به‌تنهایی برای نجات پادشاه از چنگ دیو سپید عازم مازندران شده است دست به شکار گوری می‌زند.

رستم یلی بود در سیستان که من گفتمش رستم دو ولایت
(همان)

حتی در دو ولایت رستم و سهراب نیز بارها از شکار و نخجیرگاه سخن به میان می‌آید که نشان‌دهندهٔ علاقه ایرانیان به شکار بوده است. در زیر چند بیت از ابتدای دو ولایت رستم و اسفندیار است، جایی که بهمن برای دیدار رستم به زابلستان می‌آید و وقتی سراغ او را از زال می‌گیرد او را در نخجیرگاه می‌یابد:

یکی کوه بد پیش مرد جوان برانگیخت آن باره را پهلوان
(۷۸:۱۲)

نگه کرد بهمن به نخجیرگاه بدید آن بر پهلوان سپاه
درختی گرفته به چنگ اندرون بر او نشسته بسی رهنمون
یکی نره گوری زده بر درخت نهاده بر خویش گوپال و رخت
یکی جام پر می به دست دگر پرستنده بر پای پیشش پسر
(۶۴:۱۲)

نکته‌ای که در مورد شکار در شاهنامه وجود دارد این است که کشتن حیوانات درنده مثل گراز، گرگ، شیر و ببر شکار به شمار نمی‌آمده است. در واقع در شاهنامه شکارگاه (یا همان نخجیرگاه) را جایی خوش و نزه می‌دانسته‌اند که برای تفریح به آن روی می‌آورده‌اند. پهلوانان و پادشاهان به تعبیر شاهنامهٔ فردوسی، برای رفع غم و اندوه و یا پس از اینکه جنگی سخت را پشت سر می‌گذاشته‌اند به شکارگاه روی آورده و به شکار می‌پرداخته‌اند. در واقع نوع شکار بستگی به منطقهٔ شکارگاه داشته است. پادشاهان برای خود نخجیرگرانی داشتند که وظیفه‌شان آشنایی با نخجیرگاه‌ها و گونه‌های حیوانی منطقه بوده است. نخجیرگران باید می‌دانستند فلان گونه حیوان در چه جاهایی بیشتر یافت می‌شود و بهترین روش شکار آن چیست. به عنوان مثال صیادان شیرگیر می‌دانستند که باید در بیشه‌زارها کمین کنند و شکار کننده‌های مرغابی اطلاع داشتند که برای شکار این پرنده باید در خم رودخانه‌ها کمین و سپس ایجاد سروصدا کرد تا پرنده به پرواز درآید و سپس آن را شکار کرد.

شکار همان‌طور که ذکر شد آداب و رسوم خاصی نیز داشت، برای مثال در شاهنامه آمده است زمانی که خسرو پرویز عزم رفتن به نخجیرگاه را داشت دستور داد تا اسباب شکار را آماده کنند و به فرمان او ۳۰۰ اسب، ۱۱۶۰ سرباز زوبین به دست پیاده، ۱۰۴۰ مرد زره‌پوش

شمشیر به دست، ۷۰۰ بازدار همراه با باز و شاهین، ۳۰۰ سوار همراه یوز، ۷۰۰ سگ با قلاده زر و ۲۰۰۰ رامشگر محیا شدند تا به شکارگاه بروند. همهٔ موارد ذکر شده، نشان‌دهندهٔ علاقهٔ ایرانیان به شکار بوده است و تنها بخش کوچکی از درون مایهٔ ادبیات غنی ما در رابطه با شکار و آیین آن است. (۵: ۳۵۰)

۲-۱-۳-۲. جشن‌های مردمی در شاهنامه

جشن مهرگان

بنیاد و ریشهٔ واژهٔ مهر به واژهٔ مشترک هند و ایرانی *miθra* برمی‌گردد. این واژه در اوستا به صورت *miθra* «ایزد میترا» به کار رفته است. بسیاری واژهٔ مهر را «عشق، دوستی» معنا می‌کنند، نه «پیمان و قرارداد» زیرا آنچه میان روابط خانوادگی معنا دارد، «عشق، دوستی» است و نه «پیمان و قرارداد». مهر به معنای فروغ و روشنایی نیز به کار رفته است، در نخستین سدهٔ میلادی میترائیسم در سراسر روم گسترش یافت و نقش نگاره‌های برجا مانده تأکیدی بر گسترش این آیین دارد. برخی از این نگاره‌های به جا مانده نوشته‌ای دارند با عنوان «*sol invictus*» به معنای «خورشید همواره پیروز» این نوشته به معنی دیگری از مهر یا میترا، «خورشید» تأکید می‌کند. پیشتر مهرگان با نام بغ یادی، بگ یادی (*bāgayādi*) به کار می‌رفته است. بر این اساس برخی بخش نخست این نام را *baga* «بغ، خدا» و بخش دوم را *yāda* «ستایش» و در کل به معنی «خدایان ستایش» می‌دانند. میترا در میان ایرانیان با لقب «بغ» بیان شده، به همین جهت احتمال اینکه منظور از «بغ» در بخش نخست واژه همان «میترا» و احتمال اینکه بخش دوم صورت شده از *yad* به معنی «جشن» باشد. در مجموع می‌توان آن را «جشن بغ»، «جشن میترا» یا «جشن مهر» ترجمه کرد. هاشم رضی ایران‌شناس و مترجم ایرانی واژهٔ «گان» را پسوندی می‌داند برابر با معنی جشن؛ بنابراین می‌توان این جشن را «جشن مهر» یا «مهرگان» نامید ولی این گفته بر خلاف ادبیات کلاسیک فارسی است که در آن بیشتر شاعران از رودکی، پدر شعر فارسی تا دیگران عبارت «جشن مهرگان» را به کار برده‌اند. فردوسی در شاهنامه به روشنی به این جشن کهن و پیدایش آن در دوران پادشاهی فریدون اشاره کرده است. فلسفهٔ جشن مهرگان سپاسگزاری از خداوند به خاطر نعمت‌هایی است که به انسان ارزانی داشته و تحکیم دوستی و محبت میان انسان‌هاست. پیشینهٔ جشن مهرگان به هزارهٔ دوم پیش از میلاد برمی‌گردد و بیش از چهار هزار سال قدمت دارد. دیرینگی این جشن دست‌کم تا دوران شاهان بولایتی و بزرگی چون فریدون بازمی‌گردد. فردوسی در شاهنامه به روشنی به این جشن کهن و پیدایش آن

در دوران پادشاهی فریدون اشاره کرده است. پیش از هخامنشیان، جشن مهرگان بگیادی، بگیادی (یاد خدا-سپاسگزاری از خدا) نام داشت. بغداد (خدا آن را داده) نام باغی در نزدیکی تیسفون پایتخت اشکانیان و ساسانیان بود که بعدها به شهر تبدیل شد، نام شهر بغداد کنونی برگرفته از همین نام پارسی است. بر اساس متون اوستا تقویم ایرانیان پیش از هخامنشیان دارای دو فصل تابستان و زمستان است که نوروز جشن آغاز سال جدید و فصل تابستان و مهرگان جشن آغاز نیمه دوم سال و فصل زمستان بوده است. برای نمونه ناصر خسرو در این بیت هر دو جشن نوروز و مهرگان را به هنگام اعتدالین می داند: «نوروز به از مهرگان، گرچه هر دو زمانند، اعتدالی». امروزه این جشن در دهم مهر برگزار می شود. حال آنکه چند نفر از ایران شناسان آن را نادرست می دانند. البته همان گونه که در گزارش فردوسی دیده می شود، زمان برگزاری جشن مهرگان در آغاز ماه مهر و فصل پاییز بوده است و این شیوه دست کم تا پایان دوره هخامنشی و شاید تا اواخر دوره اشکانی نیز دوام داشته اما از این زمان و شاید در دوره ساسانی، جشن مهرگان به مهر روز از مهر ماه یا شانزدهم ماه مهر منتقل می شود. منسوب دانستن جشن مهرگان به نخستین روز ماه مهر در آثار دیگر ادبیات فارسی نیز دیده شده است. دلیل برگزاری جشن مهرگان در آغاز مهر و نامگذاری نخستین ماه فصل پاییز به نام مهر، در این است که در دوره هایی از دوران بولایت و از جمله در عصر هخامنشی، آغاز پاییز، آغاز سال نو بوده و از همین روی نخستین ماه سال را به نام مهر منسوب کرده اند. تثبیت آغاز سال نو در هنگام اعتدال پاییزی با نظام زندگی مبتنی بر کشاورزی ایرانیان بستگی کامل دارد. (۹: ۳۰)

جشن آذرگان

توجه به آتش به عنوان عنصری مقدس در آفرینش در جای جای ادبیات فارسی بسیار به چشم می خورد. این رویکرد حتی پس از عصر ساسانی به شکلی ویژه در ادبیات ایران زمین وجود داشته و علی رغم کم رنگ شدن آیین مهرپرستی و دوری از دین زرتشت پیامبر، همچنان آتش یا ایزد آذر، نزد ایرانیان مورد احترام و ستایش بود. چنانچه مولانا جلال الدین در سرآغاز دفتر اول مثنوی معنوی اشاره می کند:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که ایمن آتش ندارد نیست باد
 آتش عشق است کاندرد نی فتاد جوشش عشق است کاندرد می فتاد
 و در جایی دیگر از همان دفتر می آورد:
 آتش طبع است اگر غمگین کند سوزش از امر ملیک دین کند

آتش طبعت اگر شادای دهد اندرو شادی ملیک دین نهـد
 باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند بامـن و تو مرده با حق زنده‌اند
 پیش حق آتش همیـشه در قیام همچو عاشق روز و شب پیچان مدام
 (۸۸:۱۲)

پیش از آن اما، فردوسی طوسی شاعر بلند آوازه ایران زمین در اثر حماسی و ماندگار شاهنامه، از باور ایرانیان بولایت به آتش گفته و به پیدایش این عنصر حیاتی اشاره کرده است. با این توضیح که در برخی منابع کهن چون «لغت فرس اسدی» به ابیات بیشتری از فردوسی در این باره برمی‌خوریم که در نسخه‌های امروزی اثری از آن نیست. از این‌رو، عده‌ای بر این عقیده‌اند که این بخش از شاهنامه الحاقی بوده و این ابیات را به فردوسی نسبت می‌دهند. (۹: ۳۲-۳۰) چون به شیوه سخن فردوسی نزدیک است:

نیا را همی بود آیین و کیش پرسـتیدن ایزدی بود بیش
 نگویی که آتش پرستان بُدند پرسـتنده پاک یزدان بُدند
 بدان گه بُدی آتش خوبـرنگ چو مر تازیان راست محراب سنگ
 به سنگ اندر آتش بدو شد پدید کز او در جهان روشنی گستـرید
 (۷۶:۱۲)

جشن نوروز

بیارید این آتش زردشت بگیرد همان زند و اوستا بمشت
 نگه دارد این فال جشن سده همان فر نوروز و آتش‌شکده
 همان اورمزد و مه و روز مهر بشوید به آب خرد جان و چهر
 کند تازه آیین لهراسبی بماند کین دین گشتاسبی
 (۷۸:۱۲)

یکی از جشن‌هایی که در شاهنامه فردوسی از آن نام برده شده، آیین و مراسم نوروز می‌باشد. در این مقاله سعی بر این است که درباره مراحل پیدایش این جشن، زمان برگزاری، استعمال کلمه نوروز و چگونگی آن در شاهنامه توضیحاتی داده شود. پس اساس به وجود آمدن این جشن آغاز بهار و در واقع شادی طبیعی از پایان فصل سخت سرماست. در این فصل تمامی ناخوشی‌های مربوط به سرما از بین رفته و جای آن را سبزی و طراوتی وصف نشدنی فرا می‌گیرد. زمین لباس تازه در برمی‌کند و زمینی دیگر می‌شود و شاید آدمیان همین دید را نسبت به خود نیز داشته‌اند. این عقیده در اشعار شاهنامه هم دیده می‌شود.

هنگامی که کیومرذ را نمی‌یابد، به چاره جوئی نزد کیخسرو رفته و از او می‌خواهد که او را در یافتن گمشده‌اش یاری نماید. کیخسرو بدین‌گونه پاسخ می‌دهد:

بمان تا بیاید مه فرودین که بفروزد اندر جهان هوردین
بدانگه که برگل نشاندت باد چو برسر همی گل فشاندت باد
بگویم ترا هر کجا بیژنست بجام اندرون این مرا روشن
تا زمانی که نوروز فرا نرسیده کیخسرو نمی‌تواند به جام جم نگاه بیاندازد و اسرار ببیند.
چرا؟ تنها در بهار است که تغییراتی کاملاً محسوس جهان را فرا گرفته، زندگی بار دیگر آغاز
می‌گردد. (البته زندگی گیاهی که شاید به همان اسطوره (مشی و مشیانه) و (یم و یمگ)
برگردد که اولین جفت انسانی‌اند. (۱۵: ۱۲۰)

جشن سده

جشن سده که هر سال در ۱۰ بهمن ماه برگزار می‌شود، یکی از قدیمی‌ترین آیین‌های ایرانی است. در این جشن، روز کشف آتش توسط بولایتیان را گرمی می‌دارند. در جشن سده، مردم با روشن کردن آتش بر بام‌ها یا کوهستان‌ها، گرمی و شکوه آن را در برابر سردی و نفوذ اهریمن جشن می‌گرفته‌اند، البته دلایل دیگری هم برای این جشن ذکر شده است. برخی می‌گویند جشن سده، روزی را جشن می‌گیرد که شمار انسان‌های روی زمین، به صد می‌رسد. و برخی می‌گویند، جشن سده، برای گرمی داشتن صدمین روز زمستان است. تهیه هیزم و آتش‌افروزی، مهم‌ترین آداب این جشن است. خواندن شعر، شادی، پریدن از روی آتش، روشن کردن مشعل، چرخیدن دور آتش و غیره، سایر آداب این جشن هستند. در پایان جشن (پس از خاموش شدن آتش)، کشاورزان خاکسترهای آتش را بر می‌دارند و با خود می‌برند تا بر روی زمین‌هایشان بریزند. این کار، خیر و برکت را به زمین‌هایشان می‌آورد.

یکی روز شاه جهان سوی کوه
پدید آمد از دور چینی دراز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ
به زور کیانی ره‌انید دست
بر آمد به سنگ گران سنگ خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز
جهاندار پیش جهان آفرین
گذر کرد با چند کس هم‌گروه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
ز دود دهانش جهان تیره‌گون
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ
جهان‌سوز مار از جهان جوی جست
همان و همین سنگ بشکست گرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
از این طبع سنگ آتش آمد فراز
نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد
 بگفتا فروغی است این ایزدی
 شب آمد بر افروخت آتش چو کوه
 یکی جشن کرد آن شب و باده خُورد
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار
 کز آباد کردن جهان شاد کرد

همین آتش آنگاه قــــبله نهاد
 پرستید باید اگر بخرردی
 همان شاه در گرد او با گــــروه
 سده نام آن جشن فرخنده کرد
 بسی باد چون او دگر شــــهریار
 جهانی به نیکی از او یــــاد کرد

(۱۲: ۴۱۰)

چهارشنبه سوری

سور به معنای میهمانی و جشن است و اما چرا چهارشنبه سوری و چرا آتش برافروختن و چرا از روی آتش پریدن؟ بر اساس سروده‌های پیروز پارسی، حکیم فردوسی، سیاوش فرزند کاووس شاه در هفت سالگی مادر را از دست می‌دهد. پادشاه همسر دیگر را برمی‌گزیند، سودابه که زنی زیبا و هوسباز بود عاشق سیاوش می‌شود.

یکی روز کاووس کی با پسر
 زناگاه روی سیاوش بدید
 نشسته که سودابه آمد ز در
 پر اندیشه گشت و دلش بردمید
 ز عشق رخ او قرارش نماند
 همه مهر اندر دل آتش نشاند

(۱۲: ۹۰)

سودابه در اندیشه بود تا به گونه‌ای سیاوش را به کاخ خویش بکشاند، دختر زیبا و جوان خود را بهانه حضور سیاوش کرده و او را فرا خواند:

که باید که رنجه کنی پای خویش
 بیاراسته خویش چون نوبهار
 نمائی مرا سرو بالای خویش
 بگردش هم از ماهرویان هزار

(۱۲: ۶۵)

آنگاه که سودابه سیاوش را در کاخ خویش یافت به او گفت:

هر آنکس که از دور بیند ترا
 بر آرم نپیچم سراز دام تو
 شود بیــــهش و برگزیند ترا
 تن و جان و شیرین ترا داده ام

(۱۲: ۷۸)

سودابه پس از این که از مهر و عشق خود به سیاوش می‌گوید و همزمان به او نزدیک می‌شود، ناگاه او را در آغوش کشیده و می‌بوسد:

سرش تنگ بگرفت و یک بوسه داد
 رخان سیاوش چو خون شد ز شرم
 همانا که از شرم ناورد یاد
 بیاراست مژگان به خوناب گرم

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد کیوان خدیو
 نه من با پدر بی وفائی کنم نه با هرمن آشنائی کنم
 (۸۰:۱۲)

سیاوش با خشم و اضطراب و دلهره به نامادری خود گفت:

سربانوانی و هم مهتری من ایدون گمانم که تو مادری
 (۹۹:۱۲)

سیاوش خشمناک از جای برخاسته و عزم خروج از کاخ سودابه نمود. سودابه که از برملا شدن واقعه بیم داشت داد و فریاد کرد و درست بسان افسانه یوسف و زلیخا دامن پاره کرده و گناه را به سیاوش متوجه کرد و چنانچه در نمایشنامه افسانه‌ها نوشتیم، اکثر افسانه‌های سامی، افسانه‌های شاهنامه می‌باشد که رنگ و روی سامی گرفته و نیز در آئین اوستا نوشته‌ایم که کتاب اوستا یک کتابخانه کتاب بوده است که تاریخ شاهان ایران یکی از ۱۲۰ جلد کتاب، کتابخانه اوستا می‌باشد و چگونگی به نظم آوردن آن را توسط فردوسی در زندگی‌نامه پیروز پارسی، یعنی حکیم ابوالقاسم فردوسی شرح داده‌ام. (۴: ۳۶۷-۳۶۰)

شب یلدا

اردشیر بابکان پایه‌گذار شاهنشاهی ساسانی بود که پس از اشکانیان، چهار سده بر ایران حکومت کردند. پس از او پسرش شاپور و سپس فرزند او هرمز بر تخت نشست. هرمز اول یا آنچنان که در شاهنامه نامیده می‌شود اورمزد شاپور، پادشاهی دادگر و همچون پدر پایمند به تسامح بود تا جایی که در زمان او نیز مزداپرستان، مسیحیان، یهودیان و بوداییان در کنار هم زندگی می‌کردند و هم مانویان و هم موبدان زرتشتی می‌توانستند اندیشه‌های خود را آزادانه و به گستردگی در میان مردم تبلیغ کنند. ولی دوران حکومت او یک سال بیشتر به درازا نکشید و در هنگام مرگ، سفارش‌هایی به برادر بزرگ‌تر و جانشین خود بهرام می‌کند که فردوسی بزرگ آنها را به شکلی بسیار دلنشین و آموزنده در شاهنامه آورده است. گرچه در شاهنامه، بهرام نه برادر هرمز بلکه پسر او به شمار آمده است. در پایان این وصیت‌نامه، خردمند توس می‌نویسد:

شب اورمزد آمد و ماه دی ز گفتن بیاسای و بردار می
 (۷۶:۱۲)

در این ایهام زیبا، شب اورمزد هم به معنای پایان زندگی هرمز است و هم نخستین روز ماه را می‌رساند زیرا می‌دانیم که ایرانیان سی نام برای هر یک از روزهای ماه داشتند و روز

نخست هر یک از دوازده ماه را به نام آفریننده جهان، هرمز یا اورمزد می‌نامیدند. برای نمونه «هرمز فرودین» همان نخستین روز سال است. پس شب اورمزد در ماه دی، اشاره به شب چله یا شب یلدا است. البته در این برداشت، باید شب اورمزد را به معنای شبی بگیریم که فردایش اورمزد خواهد بود، همچنان که منظور از شب جمعه، شبی است که فردایش آدینه خواهد بود. دقت و ظرافت فردوسی آنچنان بالاست که به خواننده گوشزد می‌کند آنچه جشن گرفته می‌شود، درازترین شب سال نیست، بلکه فرا رسیدن خورشید روز پس از آن است و شب اورمزد، یعنی پیروزی نور بر تاریکی است که شادباش دارد و پس از شب یلدا، هر روز چیرگی بیشتر می‌یابد و بساط شب را کوتاه‌تر می‌کند. نکته ظریف دیگر آن است که فردوسی برگزاری جشن‌های ملی و مراسم بولایتی ایران زمین را برتر از درگذشت آن و این می‌داند و درباره مرگ هرمز، به این بسنده می‌کند که بگوید شیوه همیشگی روزگار، همین آمدن و رفتن است.

چنین بود، تا بود، گردان سپهر گهی پرز درد و گهی پرز مهر
(۷۷:۱۲)

دانای توس با آن ایهام زیبا می‌گوید گرچه شب زندگی هرمز فرا رسید، ولی آسایش و شادمانی را نباید کنار گذاشت. او حتی با آوردن «ز گفتن بیاسای» به خود تعطیلی می‌دهد و کار سرودن شاهنامه را در شب یلدا کنار می‌گذارد تا در جشن و شادمانی شرکت کند. باز هم از این ظریف‌تر، شاید حتی به بهرام خرده می‌گیرد که چرا برای عزای هرمز، کارهای کشور را رها کرده است تا تخت شاهی بیکار بماند و گذشت روزها بر آن گرد نشاند: چهل روز، بُد سوگوار و نژند پر از گرد و بیکار تخت بلند
(۸۹:۱۲)

نکته دیگر آن است که فردوسی خردمند در شاهنامه، گاه‌شمار یزدگردی را پایه گفتن روزها قرار نداده و از گاه‌شمار اعتدالی بهره برده است. در زمان ساسانیان رسم بر این بود که آغاز به تخت نشستن هر شاه را سال نخست به شمار می‌آوردند، هر سال را ۳۶۵ روز در نظر می‌گرفتند و از آنجا که هر سال نزدیک به پنج ساعت و نیم بیشتر است، هر ۱۲۰ سال یک ماه بر سال می‌افزودند. از آنجا که یزدگرد آخرین شاه ساسانی بود، بخشی از ایرانیان به‌ویژه زرتشتیان شاید به امید بازگشت دوباره حاکمیت او، همان گاه‌شمار یزدگردی را پایه تاریخ خود گذاشتند و کم‌کم میان روزهای سال با روزهای واقعی فصل‌ها فاصله افتاد. تا جایی که میان نوروز واقعی با نوروز یزدگردی، در زمان جلال‌الدوله ملک‌شاه سلجوقی هجده روز فاصله افتاده بود. از آن پس با همکاری ریاضیدانان ایرانی از جمله خازنی و حکیم عمر خیام،

گاه‌شمار جلالی پایه کار قرار گرفت که با گاه‌شمار اعتدالی هماهنگ بود. ولی این به معنای آن نیست که ایرانیان پیش از آن با گاه‌شمار اعتدالی ناآشنا بودند. در بندهشن می‌خوانیم: «هنگامی که خورشید از نخستین خرده بره فراز رفت، روز و شب برابر بودند که هنگام بهار است. سپس چون به نخستین خرده خرچنگ رسید، روزها بلندترین و آغاز تابستان است. چون به خرده ترازو رسید، روز و شب برابر و آغاز پاییز است. چون به خرده بز رسید، شب‌ها بلندترین و آغاز زمستان است» پس ایرانیان از دیرباز آغاز فصل‌ها را با صورت‌های فلکی بره یا حمل، خرچنگ یا سرطان، ترازو یا میزان و بز یا جدی می‌شناختند. فردوسی نیز زمانی که از شب اورمزد دی سخن می‌گوید، درست به شب یلدا اشاره دارد. (۱۱: ۱۰۴)

چه نیکو خواهد بود اگر به پاس این خردمندی‌های حکیم توس، در شب یلدا بخشی از اندرزهایی را که فردوسی از زبان هرمز ساسانی در بیش از پنجاه بیت نوشته و در نزدیک به یک سوم آنها واژه‌های خرد، مغز و دانش را به کار برده، بخوانیم:

چو روز تو آید، جهاندار باش خردمند باش و بی‌آزار باش
نگر تا نپیچی سر از دادخواه! نبخشی ستمگاران را گناه!
دل زیردستان شکار تو باد! خداوند پیروز یار تو باد!
سخن‌چین و بی‌دانش و چاره‌گر نباید که یابند پیش‌ت گذر
همه بردباری کن و راستی جدا کن ز دل کژئی و کاستی
سپهبد کجا گشت پیمان‌شکن بخندد بر او نامدار انجمن
خرد گیر؛ کارایش جان توست نگهدار گفتار و پیمان توست
(۱۲: ۲۱)

۳. نتیجه‌گیری

شاهنامه فردوسی یکی از آثار گران‌بها و ارزشمند زبان و ادبیات پارسی دری است که توسط ابوالقاسم فردوسی یکی از ساکنان شهر توس می‌باشد که شاهنامه فردوسی محدود به یک ساحت جغرافیای نمی‌باشد بلکه از چین تا ایران را دربر گرفته و از روزگاران گذشته که شیوه حماسی به خود داشت رونما گرفته است و می‌توان گفت شاهنامه یک اثر حماسی است که از افسانه اساطیر، پهلوانی و تاریخی بحث می‌کند و در شاهنامه از فرهنگ‌های گوناگون خراسان دیروزی گویا می‌شود که در همچو روزگاران قهرمانان افسانه‌ای مانند رستم، سهراب، اسفندیار، کاوه آهنگر و... بوده است.

شاهنامه یکی از اصلیت ماندگار فرهنگ آریائی‌ان جهان بوده که از خوشه تا خرمن در مورد همه جشن‌ها، آیین‌ها و مناسبت‌های مختلف آورده شده است.

شاهنامه را می‌توان بدنه بزرگ از زبان و ادبیات پارسی دانست چون در شاهنامه همه امورات زندگی، کشورداری، پذیرایی مهمان، جشن‌های خوشی و سوگواری و... آورده شده است. شاهنامه از ۹۹ جغرافیای گوناگون نامبرده که خوشبختانه ۴۸ مورد از آنها در افغانستان است و بر مناطق دیگری همچو سمرقند، بخارا، دریا آمو و بقیه جاها دانست که هر کدام مناطق با ذکر نام دیروزه یا گذشته آن ذکر شده است.

شاهنامه تاریخ را از حوادث یا اتفاقات خوب یا زشت که رخ داده به نوشتار آمده و از پیروزی‌ها در مقابل ظلم و استبداد شاهان همچون ضحاک می‌توان نام برد. فرهنگ شاهنامه فردوسی در اصل از فرهنگ و متمدن بودن مردم گذشته و انتقال شیوه و رسالت زندگی آنان به آینده که توسط سینه سینه منتقل می‌شود بیان کرد. آیین زندگی یکی از فرهنگ‌های آریایی بشمار می‌رود که در شاهنامه به آن اشاره شده است. در جایی از شاهنامه نقل شده اگر زندگی بدون رنج و آرامش می‌خواهید باید از آزار و اذیت دیگر دست کشیده و به گنج دست پیدا کنیم.

به علاوه در شاهنامه به آیین موسیقی، آیین کشورداری، آیین سوگواری، آیین پذیرایی مهمان، به پیشواز مهمان رفتن، گستردن خوان، چیدن خوان، می‌گساری و نخجیر که هر کدام از ویژگی‌های متفاوت و خاصی خود برخوردار بود اشاره شده است. جشن‌های مردمی در شاهنامه از جمله جشن‌های مهرگان، آذرگان، نوروز، سده، چهارشنبه سوری و شب یلداست که هر کدام در ماه‌های مختلف پارسیان در نقاط مختلف به اشکال متفاوت تجلیل می‌شود.

کتابشناسی

استاریکوف، (بی تا) (۱۳۸۴)، *فردوسی و شاهنامه*، ترجمه رضا آذرخشی، تهران: سازمان کتاب‌های

جیبی

استروس، لوی؛ کراپ، الکساندر؛ کازنوو، ژان؛ آبراهام، کارن (۱۳۷۷) *جهان اسطوره‌شناسی*، ترجمه

جلال ستاری، تهران: مرکز

اکبریان، مهربان (۱۳۷۳) *شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهان*، تهران: مرکز

مطالعات ایران

حسینی، زهران (۱۳۸۸)، *اسطوره‌ها و جلوه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران: حق

شناس

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، *سخن‌های دیرینه* به کوشش علی دهباشی، جلد سوم، تهران: افکار

رنجیر، احمد (۱۳۶۳) *جاذبه‌های فرهنگی فردوسی*، تهران: امیرکبیر

ساکایی، یونس طغیان (۱۳۹۶)، *در شناخت شاهنامه فردوسی*، کابل: امیری

سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی

سید صادقی، سید محمود (۱۳۹۴)، *آداب و آیین در شاهنامه فردوسی*، تهران: دانشگاه آزاد

صفا، ذبیح الله (۱۳۸۳)، *حماسه سرایی در ایران*، تهران: فردوسی

فرخد، مهدی سیدی (۱۳۹۹)، *فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه*، تهران: نی

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *شاهنامه فردوسی*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی و همکاران، تهران:

طلایه

کوپانس، ژان (۱۳۹۰)، *در آمدی بر مردم‌شناسی و انسان‌شناسی*، ترجمه حسین میرزائی، تهران:

ثالث

کویاجی، کوروجی جهانگیر (۱۳۷۱)، *پژوهشی در شاهنامه*، دولت خواه جلیل، تهران: زنده رود

نریمانی، اسفندیار (۱۳۹۸)، «آیین پذیرایی مهمان در شاهنامه فردوسی و اودیسه هومر»، *مطالعات*

ادبیات تطبیقی، دوره ۱۳، شماره ۵۲، صص ۴۳۶-۴۱۵

Folk Culture in Ferdowsi's Shahnameh

Shadmohammad Sahak

۱. Associate professor of Arts Department of Dari Persian Language and Literature, Faculty of Foreign Languages, Hakim Nasser Khosrow Balkhi University, Baghlan, Afghanistan. Email: Ahmadi.baryalai1647@gmail.com

Article Info (۲۲۱-۲۵۰)

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Shahnameh, without exaggeration or speculation, without any fabrication or deception, is the epitome of Iranian culture; it is an inexhaustible and boundless sea where the waves of millennia, with their tales and narratives, majestic as mountains, interweave. These waves emerge from the depths and dark corners of history, illuminating the expanses of time and connecting our past to the present and our present to the future. Shahnameh is a bridge over the currents of time, a link unbroken that continuously binds predecessors to successors. Through this renowned epic, we can understand the essence and foundation of Iranian history and culture – a history and culture profound and enduring, serving as the base and pretext for every Iranian's pride. Indeed, without Shahnameh, we could not be what we are, and like other tribes and lineages, we would be lost and forgotten in the shadows of the sprawling history and the winds of oblivion.

Article history:

Received:

۲۶/۰۸/۲۰۲۳

Accepted:

۲۵/۱۲/۲۰۲۳

Keywords:
Shahnameh
Geography
of Shahnameh
History
of Shahnameh
Folk Culture
Ferdowsi

In this research, the author adopts a descriptive-analytical method to investigate the cultural, geographical, and historical aspects of Shahnameh. The aim is to utilize primary and reliable written sources, both old and new, and to draw upon the valuable theories of experts in the field to examine these aspects in detail.

